

و نمایش مواجهه شود نه با دكور و زیبایی‌های دیگر صحنه بنابراین ما برای نشان دادن کارگاه نجاری فقط چند جعبه چوبی داشتیم که در انبار تالار مولوی افتاده بود و از همان استفاده کردیم و بازیگران هم گریم خاصی ندارند. ایشان به تئاتر با دست خالی تاکید داشت و برای من به عنوان بازیگر این مسئله جا افتاد که بدون هیچ دکور، آرایش و آرایشی می توانیم مفهوم کلی نمایش را به مخاطب برسانیم و مورد دیگر مواجهه مستقیم با مخاطب بود یعنی وقتی در پایان نمایش به صورت مستقیم از مخاطب می پرسیم که نمی دانم تاکنون داغ دیده‌اید یا نه! فاصله از میان ما برداشته می شود و من که مفهوم این مواجهه را به صورت تئوری آموخته بودم در این نمایش توانستم عملاً به آن برسیم.

مرتضی طهرانی، بازیگر

می خواهم تاثیرگذار باشم

علاوه بر بازیگری سالها به عنوان کارتون‌ساز فعالیت کرده‌اید و به نظر می آید مسیر خیلی پیچیده و متفاوتی را طی می کنید.

من تقریباً ۲۴ سال است که کاریکاتور می کشم، با بسیاری از برندها کار کردم و می توانم بگویم که در فضای کاریکاتور نیمچه برندی برای خودم دارم ولی از سال ۸۵ بحث بازیگری را آغاز کردم و از آنجایی که معتقدم پازل‌های زندگی همیشه به درستی کنار هم چیده می شوند سعی کردم با روال عادی زندگی پیش بروم و خدا را شکر بدون هیچ رابطه و آشنایی در این ۱۷ سالی که مشغول به بازیگری بودم هر چند بسیار کند اما درست پیش رفته است و سعی می کنم مدام روی مهارت‌های خودم کار کنم، معمولاً هفته‌ای چهار جلسه تمرینات تک نفره انجام می‌دهم و در کنارش باز هم از اساتید مختلف مثل آقای کیومرث مرادی می‌آموزم. در این سال‌ها در آثار زیادی حضور داشتم که به عنوان شاخص‌ترین آنها می‌توانم از سریال «باز پرس» و «سینما بی» سلفی با دموکراسی» نام ببرم و بله این پیچیدگی و سختی وجود دارد کما اینکه از بچه‌هایی که در سال ۸۵ با هم بودیم فقط دو یا سه نفر در حال حاضر کار می‌کنند و باقی مسیر دیگری در زندگی انتخاب کرده‌اند اما من کلاً آدم سرسختی هستم. جدای از این به همسرم که ۹ ماه است پیش خدا رفته قولی داده‌ام که باید به آن وفادار باشم و به آرزوی او که تبدیل شدنم به یک بازیگر بسیار خوب و تاثیرگذار بود عمل کنم. بنابراین می‌خواهم نه فقط به عنوان یک بازیگر بلکه به عنوان یک کنشگر اجتماعی که با مردم است و دوستشان دارد تاثیرگذار باشم.

نزدیک شدن شما به این نقش چگونه بود؟

داستان این نمایشنامه برگرفته از داستان عیسی مسیح است و من تلاش کردم که چه در لحن صحبت و چه در میزانشن‌های بدنی خودم آن تنوع و تفاوت را داشته باشم تا بازی یک شکل نشود. من کلاً عاشق کار رئالیستی هستم و اکثر کسانی که کار مرا دیده‌اند معتقدند که خیلی رئال بازی می‌کنم البته این باعث خوشحالی من است چون معتقدم باید در هر اثری زندگی جریان داشته باشد. من زمانی که می‌خواهم به نقش نزدیک شوم متن را بارها و بارها می‌خوانم حتی در زمان اجرا نیز دوباره به متن مراجعه می‌کنم تا ببینم آیا چیزی هست که بتوانم به نقش بیافزایم یا نه! چون فکر می‌کنم که بازیگر باید همیشه چیز جدیدی برای رو کردن داشته باشد و گرنه مرگش فرا می‌رسد.

با توجه به همپوشانی کاراکتر عیسی ناصری و عیسی

مسیح در این نمایش آیا نگاهی به کاراکتر بردازی‌هایی که تا این لحظه از عیسی مسیح شده نیز داشتید؟

اصولاً هیچ وقت برای اینکه چیزی را خلق کنم آثاری که در آن دسته ساخته شده‌اند را نمی‌بینم چون فکر می‌کنم این مسئله ناخودآگاه روی خلق خود من تاثیر می‌گذارد هر چند که در مورد کاراکتر حتماً می‌خوانم. ولی مسلماً آثاری که در مورد عیسی مسیح ساخته شده است را دیده‌ام اما هیچ کدام از این نقش بردازی‌ها با توجه به اینکه زمان زیادی از دیدن این آثار گذشته تاثیر روی کارم در این نمایش نداشته همینطور به این مسئله قائلم که بازیگر باید یاد بگیرد و بتواند که خودش مستقلاً چیزی را خلق کند تا برای مخاطب جدید باشد.

فکر می‌کنم که مخاطبان می‌توانند نظر ایشان را در پیچ‌های مربوط به این نمایش ببینند در واقع ایشان سخنور بسیار خوبی هستند و نسبت به کار نیز بسیار لطف داشته‌اند. قطعاً حضور نویسنده کنار کار، نظرات و پیشنهادهایش و آگاه شدن از لایه‌هایی که از دانش او نشأت گرفته و اثر را ساخته، می‌تواند ما را از دنیای جهانی که ممکن است در آن اشتباهاتی را انجام دهیم نجات دهد به خصوص نویسندگانی مثل ایوب آقاخانی که به تاریخ نیز اشراف دارد. اما در این مجال می‌خواهم از خطری که حس می‌کنیم بگویم و از این نسل که عملاً دیگر نمی‌تواند افرازی مثل کوروش نریمانی و نادر برهانی مرند که خیلی کم می‌نویسند و علیرضا نادری که دیگر نمی‌نویسد آقای امجد که اجازه اجرای آثارشان را نمی‌دهند همینطور آقای رحمانیان که بسیار کم می‌نویسند و دیگر آن متن قدرتمندی که کارگردان حس کند پایش را جای سفت و محکمی گذاشته در اختیارش نیست و این خطر بزرگیست. ما مدام مجبوریم که به سراغ ترجمه‌ها برویم آن هم ترجمه‌هایی که مشخص نیست دست چندم باشد و مسائل دیگری که در میان است. این مسئله برای من بسیار مهم است و به عنوان کسی که وامدار گذشتگانم هستم و از تجربیات آنها بهره گرفته‌ام باید همه را به همان شکل به نسل بعدی انتقال بدهم و این مسئولیت را در خودم حس می‌کنم اما این چگونه باید اتفاق بیفتد؟ من به عنوان یک کارگردان و بازیگر می‌توانم این تجربیات را منتقل کنم اما اگر نویسنده و متنی وجود نداشته باشد و یا آنقدر درگیر زندگی روزمره باشند که بخواهند سفارشی بنویسند دیگر آن چه باید رخ نخواست داد، آن تجربیات منتقل نشده و نسل جدید تولید نمی‌شود که به نظرم یک خطر مهم است.

سخن پایانی

از همه عزیزان، تماشاگران و مخاطبینی که به تاریخ علاقه‌مند هستند و دوست دارند تاریخ چراغ راهشان باشد دعوت می‌کنم که تشریف بیاورند و چند اجرای پایانی نمایش «نام همه مصلوبان عیسی است» را در تالار مولوی ببینند.

طیبه کریمی، بازیگر

در این پروژه توانستم سبک تئاتری چیز را درک کنم

ما در این نمایش زنی را می‌بینیم که مادر عیسی ناصری روزنامه نگار مجله مرد امروز است اما به نظر می‌آید که این مادر به تمام مادران فرزندان دست داده تاریخ اشاره دارد. شما این نقش را چگونه تعریف کرده‌اید؟ در یکی از دیالوگ‌های نمایش به پیامی از طرف دکتر مصدق با این مضمون اشاره می‌شود که این افراد یهودیان ایران هستند و نباید با وعده یک سرزمین موعود کوچانده شوند و با اینکه با دسته‌بندی بد و خوب، فقیر و غنی از یکدیگر جدا شوند با توجه به این موضوع من شخصیت مادر را به نوعی سرزمین ما و ایران‌مان در نظر گرفتم. سرزمینی که به خاطر ظلم‌های زیادی که در طول تاریخ بر او و فرزندان او روا شده یکی یکی فرزندان را از دست می‌دهد و گریه او گریه این سرزمینی به خاطر از دست دادن جوانان و فرزندان است.

با توجه به اینکه زمان حضور شما روی صحنه کوتاه است و در پرده آخر روی صحنه می‌آید اما از نظر حسسی باید چکیده‌ای از احساساتی که طی اتفاقات نمایش به وجود می‌آید را نشان دهید. این حس آمیزی و رسیدن به آن مرحله پایانی چگونه شکل می‌گیرد؟

من هر شب از نزدیک ترین نقطه و لته‌ای که ممکن است صحنه را می‌بینم و یا به پای بازیگران دیگر حضور دارم. وقتی اتفاقاتی که لحظه به لحظه روی صحنه برای فرزندم شکل می‌گیرد، اینکه چگونه فرزندم به مرگ نزدیک می‌شود، چگونه به او خیانت می‌شود و... را می‌بینم و به مرور این حس در من شکل می‌گیرد. تمام این اتفاقات باعث دلهره من می‌شود تا در آن لحظه آخر با نبود فرزندم مواجه شوم.

با توجه به اینکه آقای نفر استاد شما هستند تجربه همکاری در این نمایش چه افزوده‌ای برای شما داشت؟

من در این پروژه توانستم سبک تئاتر بی چیز را لمس کنم. نظر آقای نفر بیشتر روی این بود که مخاطب با خود نمایشنامه

با توجه به مستندات تاریخی نمایش، کاراکتر عیسی ناصری را چگونه دیدید؟

کاراکتر عیسی ناصری خلایق نویسنده در تطابق دراماتیک نمایش است که قهرمان داستان را چه به لحاظ نام و چه به لحاظ فرایندی که به شکل گیری یک درام جذاب کمک می‌کند، پرورش داده و اینگونه پیش روی ما می‌گذارد.

موسیقی نیز نقش مهمی در این اجرا دارد و در اکثر صحنه‌ها همراهی می‌کند.

پس از تمرینات پایانی با بازیگران، به این نتیجه رسیدیم که باید از موسیقی به عنوان یک میزانشن درست استفاده کنیم به همین علت با یک مطالعه تاریخی و بر اساس امکاناتی که داشتیم سعی کردیم از ساز مادر، یعنی پیانو استفاده کنیم و آن موسیقی افکتیو، فضا ساز و اصطلاحاً کامل کننده درام را با همکاری و همفکری نوازنده و آهنگسازمان شکل بدهیم و بنا بر آن شد که هر چقدر در اثر پیش می‌رویم این فرایند از التهاب به منقلب کردن برسد و سعی کردیم در موسیقی این مسئله را رعایت کنیم و فکر می‌کنم یکی از امتیازات کار همین موسیقی خواهد بود.

با توجه به اینکه تیم بازیگران را از میان دانشجویان انتخاب کرده‌اید مدت زمان تمرینات نمایش چقدر بود؟

واقعیتش شاید در ذهن من ۴ سال زمان برده باشد چون من از وقتی که این بچه‌ها وارد دانشگاه شدند آنها را زیر نظر داشتم، درس‌های مختلفی را به آنها گذراندم و زمانی که خواستم برای نقش‌ها انتخابشان کنم اجازه دادم که نقش آنها را انتخاب کند و بر اساس توانایی‌شان نقش‌ها را به آنها سپردم بنابراین آن فرایند ذهنی چهار ساله در طول ۳۵ جلسه یا یک ماه فعالیت فیزیکی به منصفه ظهور رسید بنابراین این شناخت خیلی به من کمک کرد تا بتوانم بار هر نقش را به شکل درست به بازیگران محول کنم.

شاید این آرزوی هر دانشجویی در عرصه بازیگری باشد که اولین قدم‌هایش در دنیای حرفه‌ای را با همکاری استاد بردارد و شما به عنوان کسی که سال‌هاست در این عرصه فعالیت می‌کنید حتماً می‌توانستید از بازیگرانی حرفه‌ای تر و شناخته شده تر استفاده کنید. بر همین اساس در مورد مزایا و مسائلی که این انتخاب در برداشت بگوئید.

سختی این مسئله رساندن تمام تلاش‌های مان به بستر تئاتر حرفه‌ای است. امروز فرایند تولید بسیار گران شده بخصوص که من برای تولید این نمایش از طریق برگزاری کارگاه و دریافت شهریه از دانشجویان عمل نکردم بلکه از طریق فرصتی که انجمن دفاع مقدس برای ما فراهم کرد و باکس خالی که در پایان سال و پیش از شروع جشنواره فجر در تالار مولوی در اختیار آثار قرار گرفت توانستیم به عنوان گروه مهمان این فرصت را به دست بیاوریم تا این نمایش را روی صحنه ببریم. در واقع اتفاق خوب و شیرینی که باید بیفتد و سختی آن همان جریان مالی، گرفتن سالن، تبلیغات و فرایند تولید تئاتر است. از آنجایی که شخصاً این شیرینی و حلاوت را در سال ۸۱ یعنی زمانی که به عنوان یک دانشجوی همبازی مدیر گروه و استاد آقای اصغر همت شدم حس کردم و دیدم چقدر لذت بخش است و کار کردن در کنار با تجربه‌ها چگونه می‌تواند فرایند درست به نقش رسیدن را به منی که دانشجوی بودم یاد دهد در این نمایش نیز سعی کردم این اتفاق بیفتد. خدا را شکر بچه‌ها بسیار همدل بودند و می‌توان گفت آزموده هستند و از تنور حوادث و بلاهای بازیگری گذر کرده‌اند به همین علت این فرصت بسیار مغتنم بود و بستر درستی فراهم شد تا بتوانم با این بچه‌ها از نظر خودم اجرای موفق داشته باشم که خدا را شکر فیدبک‌های خوبی هم گرفته‌ام. البته خودم نیز این فرایند را بسیار دوست دارم چرا که شاید بازار حرفه‌ای و کار کردن با همکاران حرفه‌ای اینقدر دست‌مرازا نمی‌گذاشت که بتوانم کارهای تجربی روی اثر به عنوان کارگردان داشته باشم.

بسیاری از کارگردان‌ها شاید این شانس را نداشته باشند که نویسنده کار در قید حیات و حتی آنقدر جوان باشد. شما از این امکان چگونه بهره بردید و نظر ایوب آقاخانی در مورد اجرا چه بود؟